**چكيده**

**از رويكردهاى مهمى كه براى بررسى مسايل كشورهاى توسعه نيافته، بايد از آن كمك گرفت، مساله اقتصاد سياسى است. موضوع قيمت گذارى نيز از مباحث مهم و زنده در علم اقتصاد مى‏باشد. در اين مقاله (2) ضمن تبيين تلقى‏هاى مختلف از اقتصاد سياسى و بيان مراد نگارنده از آن، موضوع قيمت گذارى با رويكرد اقتصاد سياسى همراه با مثالهاى روشن از وضعيت موجود اقتصاد ايران در زمينه‏هاى صادرات و واردات، منابع و مخارج دولت، مصرف انرژى، كشاورزى، ميزان دستمزد، محيط زيست و كاهش ارزش پول ملى، مورد كنكاش قرارگرفته است.**

**مشروح پرسشها و پاسخهاى مطرح شده در جلسه نيز پايان بخش اين نوشتار مى‏باشد.**

**الف: اقتصاد سياسى**

**اغلب صاحبنظران معتقدند، در كشورهاى توسعه نيافته نمى‏توان بارويكرد مرسوم علم اقتصاد، مسايل را به اندازه ضرورت، به خوبى مورد بررسى قرار داد، بلكه بايد از رويكردهاى ديگر كمك گرفته شود تا گستره و عمق شناخت، افزايش يابد.**

**يكى از اين رويكردها كه بخصوص در يكى دو دهه اخير از اقبال نسبتا گسترده‏ترى برخوردار بوده، رويكرد اقتصاد سياسى است. درباره مفهوم اقتصاد سياسى، تعاريف يا طرز تلقيهاى مختلفى وجود دارد كه بطور كلى مى‏توان آنها را به هفت مورد تقسيم كرد كه عبارت‏اند از:**

**× اول (تلقى سنتى): مفهوم اقتصاد سياسى در اين طرز تلقى، در برابر مفهوم تدبير منزل قرار مى‏گيرد و آن را با علم اقتصاد مترادف مى‏شمرد.**

**× دوم (تلقى ماركسيستى): مفهوم اقتصاد سياسى در اين طرز تلقى، قدرى گسترده‏تر از تلقى سنتى است. چون در رويكرد ماركسيستى نيز، اگر چه مفهوم اقتصاد سياسى به عنوان مفهوم مترادف با علم اقتصاد مطرح است، ولى درعين حال، نگرش تاريخى كه ناظر بر تحولات ساختارى مى‏باشد به تلقى مرسوم اضافه مى‏گردد. البته پيش فرض بنيادى ماركسيستها در زمينه زير بنا - روبنا نيز در آن ملحوظ گرديده است. در اين زمينه اغلب آثار كلاسيك ماركسيستى قابل مراجعه‏اند.**

**× سوم: اقتصاد سياسى به عنوان رويكردى است كه بر طبق آن مى‏توان به وسيله ابزارها و تحليلهاى اقتصادى، علاوه بر توضيح رفتارهاى اقتصادى، رفتارهاى غير اقتصادى نظير رفتارهاى سياسى را هم تبيين كرد. از جمله كارهاى برجسته در اين زمينه، تلاش اقتصاد دان شهير آمريكايى «گرى بكر» (3) مى‏باشد.**

**× چهارم: مفهوم اقتصاد سياسى به عنوان يك نگرش خاص در مسايل اقتصادى مى‏باشد كه بر طبق آن، پژوهشگر براى توضيح و تبيين مسايل اقتصادى، خود را در چارچوب تئوريهاى مرسوم علم اقتصاد محصور نمى‏كند. اغلب اقتصاد دانان جامعه‏شناس و جامعه شناسان اقتصاد دان كه به صورت بين رشته‏اى تحليل‏هاى خود را ارايه مى‏كنند جزو اين گروه قرار مى‏گيرند. (4)**

**× پنجم: (يكى از مشهورترين تعبيرها در مورد مفهوم اقتصاد سياسى): اقتصاد سياسى، رابطه ميان سياست و اقتصاد را با تاكيد بر نقش قدرت در تصميم گيريهاى اقتصادى مطرح مى‏كند. به عبارت ديگر، در اين ديدگاه، اقتصاد سياسى عبارت از مجموعه جريانهاى اجتماعى و نهادى دانسته مى‏شود كه از طريق آنها، گروههاى ذينفع در هر جامعه اعم از صاحبان نفوذ اقتصادى يا سياسى، براى تخصيص منابع در جهت منافع خود تلاش مى‏كنند. (5)**

**× ششم: كاتوزيان در كتاب «ايدئولوژى و روش در اقتصاد»، ديدگاه خاصى را مطرح مى‏كند و مى‏گويد:**

**«اقتصاد سياسى را مى‏توان نوعى نگرش ژرف انديش به حساب آورد كه در چارچوب آن مى‏توان مسايل اقتصادى - اجتماعى را به صورت بنياديتر مورد توجه و تحليل قرار داد.» (6)**

**ارزيابى اين جانب از مفهوم اقتصاد سياسى، به اين تلقى نزديكتر است.**

**× هفتم: ناظر بر كارهاى جديدتر اقتصاد دانان نئوكلاسيك است كه به صورت واكنش در برابر نظريه پردازان اقتصاد رفاه و اقتصاد توسعه و از موضع رفع برخى از نارساييها و محدوديتهاى اقتصاد سنتى نئوكلاسيكى مطرح شده و با به سميت‏شناختن نادرستى برخى فروض بنيادى اقتصاد نئوكلاسيك اقتصاد سياسى را به اعتبار ضرورت دخالت دولت در اقتصاد براى به حداقل رساندن آثار منفى ناشى از شكست‏بازار (7) و عرضه كالاهاى عمومى مورد توجه قرار داده‏اند.**

**چنانكه مى‏دانيم، يكى از وجوه مميزه الگوهاى رفتارى در سطح كلان در كشورهاى توسعه يافته و توسعه نيافته اين است كه تجربه تاريخى در كشورهاى پيشرفته نشان مى‏دهد كه تحولات سياسى، اغلب از تحولات اقتصادى تبعيت كرده‏اند و شايد به همين خاطر در آنجا نوعى ثبات و استمرار و امنيت در حوزه رفتارهاى اقتصادى وجود داشته است. در حالى كه در كشورهاى توسعه نيافته به طور كلى و به طور مشخص در ايران، عنصر اصلى و مسلط، عنصر سياسى بوده است. حتى مالكيتها نيز در قلمرو اقتصاد به تبع دگرگونيهاى سياسى تغيير مى‏يافت و طى چند قرن گذشته دركشورمان همواره مالكيتها با تغيير حكومتها تغيير مى‏كرده و جا به جا مى‏شده است.**

**با اغماض از برخى تفاوتها و فراز و نشيبها، روح كلى حركتهاى اجتماعى و اقتصادى در ايران، به لحاظ تاريخى به اين صورت بوده است كه معمولا دستيابى به قدرت سياسى، نقطه عزيمت‏براى دست اندازى به حوزه‏هاى ديگر قدرت به حساب مى‏آمده است. در حالى كه دركشورهاى صنعتى، دقيقا عكس آن اتفاق افتاده است.**

**در اين بحث هر گاه صحبت از اقتصاد سياسى به ميان مى‏آيد، تلاش مى‏كنيم كه اندكى از محدوده‏هاى اقتصاد مرسوم فراتر رويم و با يك نگاه فرا رشته‏اى، تحولات اقتصادى - اجتماعى را در يك ساخت توسعه نيافته مثل ايران توضيح بدهيم زيرا شواهد تجربى بى شمار حاكى از آن است كه نگرش ژرف - به تعبير كاتوزيان - به اقتصاد ايران در چارچوب رويكرد اقتصاد سياسى در دو حوزه نظرى و عملى مى‏تواند بسيار راهگشا باشد.**

**در حوزه نظرى، اين رويكرد فضايى به وجود مى‏آورد كه مى‏توانيم رفتارهاى اقتصادى را به تعبير جامعه شناسان در چارچوب ساخت نظام كنش متقابل، مشاهده كنيم و تعامل‏ها و داد و ستد هايى را كه بين زير سيستم اقتصادى و ساير زيرسيستم‏ها، بويژه بعد سياسى آن وجود دارد، مورد توجه قرار دهيم و به واسطه آنكه زير سيستم سياسى از اهميت و برجستگى بيشترى برخوردار است، در تعيين عنوان اقتصاد سياسى، به آن توجه خاصى شده است. در حوزه عملى نيز اين رويكرد به ما كمك مى‏كند تا با توجه به كسانى كه از اجراى هر سياست اقتصادى، منتفع يا متضرر مى‏شوند، بتوانيم به تحليلهاى اقتصادى، عمق بيشترى ببخشيم.**

**ب: سيستم قيمتها، قيمتگذارى و اصلاح قيمتها**

**مى‏دانيم كه رويكرد پولى به مسايل اقتصادى، از رويكردهاى مهم علم اقتصاد متعارف است كه در واقع نقطه عزيمت و شعار محورى آن در زمينه تحليلهاى اقتصادى و ارايه راه حلهاى اجرايى و عملى، اصلاح قيمتها مى‏باشد. سؤال اين است كه، اصلاح قيمتها، فضاى عملكرد اقتصادى را به چه شكل تحت تاثير قرار مى‏دهد. در اين راستا، تلاش مى‏كنيم در چارچوب مسايل اقتصادى ايران و به طور مشخص در طى سالهاى اخير اين موضوع را مورد بررسى قرار دهيم.**

**در بحث‏سيستم قيمتها، ديد كلى آن است كه تحت‏شرايط معين، نظام متكى به بازار رقابتى، با استفاده از روشهاى رياضى، به مجموعه سؤالاتى كه براى تخصيص منابع در هر نظام اقتصادى وجود دارد، پاسخهايى مى‏دهد كه به لحاظ نظرى، ايده آلترين و مطلوبترين جوابهايى است كه مى‏توان تصور كرد.**

**به عبارت ديگر، در پاسخ به اين سؤال كه چه كالايى، با چه روشى و براى چه كسانى توليد شود و درهنگام بروز عدم تعادل و نوسانهاى معنى دار، چه راه حلهايى براى تامين پوياييها و انعطاف‏هاى لازم براى يك سيستم وجود دارد; در چارچوب سيستم قيمتها گفته مى‏شود: عملكرد آزادانه نيروهاى بازار منجر به نتيجه‏اى با سه ويژگى حداكثر كارايى ممكن، حداكثر بهينه گى ممكن و حداكثر آزادى ممكن خواهد شد.**

**منظور از حداكثر كارآيى ممكن در چارچوب رويكرد پولى به مسايل اقتصادى اين است كه توليد هيچ كالايى نمى‏تواند افزايش يابد، مگر آنكه از توليد كالاهاى ديگر كم شود. مقصود از بهينه گى نيز آن است كه هيچ يك از واحدهاى مصرفى، اعم از افراد و خانوارها نمى‏توانند در سطح بالاترى از مطلوبيت قرار گيرند، مگر آنكه از مطلوبيت ديگرى كاسته شود. بالاخره از آنجايى كه محور و مبناى اين سيستم، تصميم گيريهاى ذره‏اى - انفرادى و به اصطلاح اتميستيك به حساب مى‏آيد، چنين ادعا مى‏شود كه در چنين فضايى از رفتارهاى اقتصادى، قدرت اقتصادى به شكل كاملا مطلوب توزيع مى‏شود و عاملان اقتصادى از ظرفيتها و تواناييهاى همگن برخوردارند و به واسطه اهميتى كه زيرسيستم اقتصادى در كل رفتارهاى اجتماعى دارد، ادعا مى‏شود كه توزيع همگن قدرت اقتصادى، به همراه خود آزاديهايى را به وجود مى‏آورد كه علاوه بر قلمرو اقتصاد در عرصه‏هاى ديگر هم امكان انتخاب آزاد براى همه افراد فراهم مى‏شود. (8)**

**بنابراين وقتى بحث اقتصاد سياسى قيمتگذارى مطرح مى‏شود، هدف آن است كه از يك طرف ميزان كارآيى شعار محورى آن، يعنى انجام اصلاحات بر محور اصلاحات قيمتى براى يك كشور توسعه نيافته مورد بررسى قرار گيرد و از طرف ديگر اصلاحات ادعا شده در اين چارچوب از نظر الگوى توزيع قدرت و گروهها و طبقات و اقشار منتفع و متضرر، به صورت دقيقتر كنكاش شود; تا معين گردد كه اين سمت‏گيرى در عملكرد سيستم اقتصادى چگونه منعكس مى‏شود و چه آثار سياسى - اجتماعى به بار مى‏آورد.**

**اهميت موضوع و ضرورت بحث در آن**

**به دنبال جنگ جهانى دوم براى مدتهاى نسبتا طولانى در علم اقتصاد هم در حوزه نظرى و هم اجرايى و عملى، رويكرد مداخله گرا حاكم بود. اما بعد از جنگ سرد، با يك موج نسبتا گسترده‏اى از اقبال مجدد به رويكرد مبتنى بر مكتب پولى مواجه هستيم كه اصلاح قيمتها را به عنوان نقطه عزيمت‏خود براى هر نوع اصلاحات ساختارى در اقتصاد در نظر مى‏گيرد.**

**لااقل از سال 1990 م، تاكنون نزديك به 110 كشور جهان در سطوح مختلف تلاش كرده‏اند كه در چارچوب برنامه تعديل ساختارى، مديريت اقتصادى خود را سازماندهى كنند. بنابراين اگر ارزيابى مشخصى از اين مساله صورت نگيرد، عملا امكان درك معنى دار از وضعيت موجود اقتصادى كشورهاى توسعه يافته وجود ندارد. مسايل اقتصادى ايران در سالهاى اخير جدا از روندهاى كلى كشورهاى توسعه نيافته نبوده لذا در مورد كشورمان نيز با عنايت‏به اين موضوع برخى از جنبه‏هاى عملكرد اقتصادى را مورد بررسى و كنكاش قرار مى‏دهيم.**

**همان طورى كه گفته شد، رويكرد معطوف به مكتب پولى، نقطه عزيمت‏خود را در عرصه سياستگذارى كلان در كشورهاى توسعه نيافته از جمله ايران مثل همه تجربه‏هاى ديگر بر اصلاحات قيمت گذاشت. در سالهاى بعد از 1368 ه. ش، مديريت اقتصادى جديد در ايران نيز ادعا مى‏كرد كه از طريق اصلاحات قيمت مى‏تواند مسايل بنيادى و ساختارى را در اقتصاد ايران حل كند. در ميان انواع قيمتهايى كه مى‏توانست در معرض ديد مديريت اقتصادى كشور باشد، قيمت ارز يا به اصطلاح، اصلاح سيستم قيمتها در بازار ارز به عنوان نكته محورى در جهت‏گيريهاى كلى در آن زمان مطرح بود. تصور مى‏شد كه اصلاح قيمتها در اين بازار، مجموعه تحولاتى را در اقتصاد ايران به دنبال خواهد داشت كه زمينه اصلاح ساختارى و بنيادى در بقيه عرصه‏هاى نظام اقتصادى را فراهم خواهد كرد. (9)**

**به لحاظ نظرى هم، در چارچوب رويكرد پولى، تصور كلى بر اين بود كه از طريق آنچه كه به اصطلاح، قيمت ارز خوانده مى‏شد، مى‏توان وضعيت صادرات را به صورت فزاينده‏اى بهبود بخشيد. همچنين با گران شدن نسبى كالاهاى خارجى در اين اقتصاد، از طريق سيستم قيمتها مى‏توان تا حدود زيادى واردات را نيز محدود كرد. با توجه به برآيند اين دو اتفاق، مى‏توان انتظار داشت كه وضعيت تراز پرداختها، بهبود يابد. هم چنين تصور مى‏شد كه به واسطه افزايش معنى‏دار تقاضا براى كالاهاى صادراتى و نيز كالاهايى كه قرار بود جايگزين واردات شوند، مى‏توان شاهد بهبود توليد ملى بود.**

**در تجربه اقتصاد ايران، اين انتظارات نظرى به هيچ وجه در اندازه‏هايى كه انتظارى مى‏رفت، محقق نشد. نه تحول معنى‏دارى در ساختار كالاهاى صادراتى پديد آمد و نه كاهش معنى‏دارى در واردات كشور اتفاق افتاد. بلكه آنچه كه در عمل به وقوع پيوست لااقل از يك جنبه نمايانگر حالت معكوس انتظار نظرى مزبور بود يعنى بالاترين ميزان واردات كالا و خدمات را در دورانى داشتيم كه افراطى‏ترين سمت‏گيريهاى معطوف به تضعيف ارزش پول ملى اعمال گرديد.**

**از همه مهمتر، به اعتبار جهت‏گيريهاى مديريت اقتصادى وقت، انتظار مى‏رفت آنچه كه به اصطلاح اصلاح قيمت ارز خوانده مى‏شد علاوه بر دستاوردهاى پيش گفته، ارمغان بسيار بزرگ ديگر يعنى رفع مشكل منابع و مصارف دولت و به حداقل رسيدن كسرى بودجه دولت را نيز در پى داشته باشد. اما در اين زمينه هم، شواهد تاريخى و آمارهاى رسمى در اقتصاد ايران نشان مى‏دهد، دستاوردها هيچ تناسبى با انتظارات نظرى نداشته است.**

**به عبارت روشن‏تر، گر چه مديريت اقتصادى كشور در يك دوره نسبتا طولانى در تبليغات ادعا مى‏كرد كه با كسرى بودجه صفر - بودجه متوازن - عملكرد اقتصادى خود را پيش مى‏برد، اما به دنبال اين واقعيت كه هيچ يك از انتظارات اجرايى و عملى ناشى از پيامدهاى كسرى بودجه صفر، اتفاق نيفتاد، بتدريج مديريت اقتصادى وقت، ناگزير شد كه در برابر ايده كسرى بودجه صفر، ايده جديدى را مبنى بر وجود كسرى بودجه «واقعى‏» نسبتا بالا، مطرح كند. اين مفهوم جديد بطور تلويحى حكايت از آن داشت كه بواسطه ناتوانى در كاهش كسرى بودجه، تلاش شده است تا با تغيير تعريف كسرى بودجه مشكل حل شود!**

**به عبارت ديگر و به صورت عدد و رقم مى‏توان چنين گفت; در حالى كه ميزان كل بدهى دولت‏به سيستم بانكى تا پايان 1367ه.ش. حدود 000،10 ميليارد ريال بود، در پايان سال 1372ه.ش. رقم مزبور بالغ بر 000،32 ميليارد شد. يعنى در شرايطى كه ادعا مى‏شد سيستم در چارچوب كسرى بودجه صفر عمل مى‏كند، در يك دوره پنج‏ساله، بدهى دولت‏بيش از سه برابر افزايش يافت. در فاصله سالهاى 1372 تا 1375ه.ش. نيز مجموع بدهى بخش دولتى كه شامل بدهيهاى مربوط به بودجه عمومى كشور و بدهيهاى مربوط به شركتها و مؤسسات دولتى است، از رقم 000،32 ميليارد ريال به حدود 000، 66 ميليارد ريال يعنى بيش از دو برابر رسيد كه با انتظارات نظرى كاملا مخالف بود. در واقع روند بدهى دولت نه تنها رشد آرامترى را طى نكرد بلكه عملا با يك شدت غير متعارفى افزايش يافت.**

**در واقع آنچه كه عملا در آن دوره انجام شد، كاهش كسرى بودجه واقعى نبوده است; بلكه مديريت اقتصادى كشور در آن دوره تلاش نمود كه از طريق تغيير تعريف كسرى بودجه، نوعى ابزار تبليغاتى براى خود تدارك ببيند. بدين صورت كه بر خلاف رويه مرسوم در اقتصاد ايران، كسرى بودجه را صرفا در محدوده بودجه عمومى تعريف كردند و بخش اصلى و عمده بدهيها را به قسمت‏شركتهاى دولتى منتقل نمودند كه در نتيجه، در فاصله سالهاى 1368 تا 1375ه.ش، مجموع بدهيهاى شركتهاى دولتى تقريبا 9 برابر افزايش يافت. بنابراين ملاحظه مى‏شود كه هيچ يك از انتظارات نظرى مكتب پولى براى متغيرهاى كلان اقتصاد ايران برآورده نشد.**

**نكته ديگرى كه شايد از جهاتى اهميت‏بيشترى داشته باشد و ضرورت بحث در رويكرد اصلاح قيمتها دراقتصاد ايران را بيش از پيش مشخص كند، آن است كه ادعا مى‏شد اصلاح قيمتها در چارچوب قانون برنامه دوم توسعه، مى‏تواند منشا افزايش معنى دار كارآيى در سيستم اقتصادى هم بشود. يكى از زمينه هايى كه بيشترين توجه را در سطح جامعه به خود جلب كرد، گرايش مديريت اقتصادى كشور به تحديد مصرف انرژى بوده است. اكنون مدتهاست كه در كشورمان، از ميلياردها دلار و دهها ميليارد ريال يارانه‏اى كه براى انرژى در كشور پرداخته مى‏شود، صحبت‏به ميان مى‏آيد. مديريت اقتصادى كشور ادعا مى‏كرد كه اگر اجازه داشته باشد، كه افزايش معنى دارى را در قيمت انرژى اعمال كند، روند شتاب فزاينده مصرف انرژى در كشور آرامتر مى‏شود.**

**در همين راستا، انتظار مى‏رفت افزايش قيمت فراورده‏هاى نفتى در طى برنامه پنج‏ساله دوم از يك سو، به شكلى بى سابقه و بسيار فوق‏العاده‏بتواند زمينه‏هاى رفع نگرانيهاى كشور را در زمينه مصرف رو فزاينده انرژى فراهم آورد و از سوى ديگر، منشا جديدى براى درآمدهاى دولت‏باشد. براساس همين ديدگاه، در بند دوم تبصره 19 قانون برنامه دوم توسعه كشور، تصريح شد كه دولت موظف است در طول برنامه دوم، سياستهاى خود را به نحوى تنظيم كند كه رشد مصرف اين فراورده‏ها در هر سال از 3 درصد تجاوز نكند. براساس همين مجوز بود كه در طى برنامه پنج‏ساله اول به طور متوسط قيمت فراوردهاى انرژى زا، بيش از سه برابر افزايش پيدا كرد.**

**تصور كلى اين بود كه از طريق افزايش معنى دار در قيمت فراورده‏هاى نفتى مى‏توانيم، نوعى اصلاح ساختار اقتصادى را تحقق بخشيم و لااقل مصرف بى رويه در زمينه انرژى را تا حدود زيادى مهار كنيم. اما آنچه كه در عمل اتفاق افتاد اين بود كه نه تنها با افزايش معنى دار قيمت فراورده‏هاى نفتى، آهنگ رشد مصرف اين فراورده‏ها كاهش نيافت‏بلكه روند افزايش، چشمگيرتر هم شد. به عنوان نمونه، نرخ رشد مصرف بنزين در كشور، در حالى كه در طى بيست‏سال قبل از برنامه دوم به طور متوسط 8/5 درصد بود، در طول برنامه پنج‏ساله دوم كه جهشهاى قيمتى هم در آن اتفاق افتاده بود، به 6 درصد رسيد.**

**در واقع با اين بيان مى‏خواهيم روند پيشين تحولات مصرف انرژى را كه مبتنى بر اصلاح ساختار قيمتها بوده است، مورد ارزيابى قرار دهيم. يعنى آنچه را كه در عمل اتفاق افتاده است‏با آنچه كه به لحاظ نظرى انتظار مى‏رفت مقايسه كنيم. همان طور كه گفته شد، براساس قانون دوم برنامه توسعه كشور، متوسط رشد مصرف فراورده‏هاى نفتى مى‏بايست 3 درصد باشد، در حالى كه متوسط رشد مصرف مجموعه فراورده‏هاى نفتى از آغاز برنامه پنج‏ساله دوم تاكنون با يك فاصله بسيار معنى دار، بالغ بر 8 درصد بوده است.**

**طبيعى است كه بپرسيم، اين تفاوت انتظارها و واقعيات به چه معناست؟ در واقع، جستجوى جواب اين پرسش، كانون مهم تصحيح يا تعديل نگرشهاى مديريت اقتصادى كشور در سياستگذاريهاى آينده، بويژه در تدوين برنامه سوم توسعه اجتماعى - اقتصادى كشور خواهد بود. به عبارت ديگر، داشتن ارزيابى مشخص و روشن از تجربيات برنامه‏هاى قبلى از جنبه‏هاى مختلف، مى‏تواند براى مديريت اقتصادى كشور در تدوين برنامه‏هاى بعدى، راهگشا باشد.**

**كشاورزى، قلمرو بارز ديگرى بود كه از طريق به اصطلاح اصلاح قيمتها، براى اصلاح ساختار آن اقدام شده است. در اين حوزه نيز مديريت اقتصادى كشور، همواره سعى كرده است كه از طريق افزايش معنى دار در قيمت محصولات كشاورزى، مجموعه تنگناها و محدوديتهايى را كه اين بخش از اقتصاد ايران با آن مواجه هست، مرتفع نمايد و به تعبير خود شان، فضا را براى اقدامات توسعه‏اى هموار كنند.**

**البته از اين نكته غافل نيستيم كه براى توضيح تحولاتى كه در هر عرصه‏اى اتفاق مى‏افتد، به هيچ وجه نمى‏توانيم تنها به يك عامل بسنده كنيم; بلكه بايد متغيرهاى متعدد و متنوعى را زير ذره‏بين قرار داده و روندهاى آنها را مورد توجه قرار دهيم. اما از آنجا كه در چارچوب مكتب پولى، اصلاح قيمتها به عنوان منشا اصلى همه تحولات مثبت ديگر، در نظر گرفته مى‏شود; به اين اعتبار مى‏توان گفت، به دنبال آنچه كه اصلاح قيمتها خوانده مى‏شود، در دورانى كه بالاترين سطوح افزايش قيمتها در طول بيست‏سال گذشته در آن اتفاق افتاده است‏بخصوص در زمينه كالاهاى كشاورزى استراتژيك كه براى آن مديريت ويژه و سازماندهى خاص در نظر گرفته شده بود، انتظار مى‏رفت كه نياز كشور به واردات اين كالاها به شكل معنى دارى كاهش يابد. - مجددا تاكيد مى‏شود، عوامل متعدد ديگر هم بايد لحاظ گردد - اما روند افزايش واردات در اين زمينه‏ها بخصوص در سالهاى اخير از جهاتى در تاريخ ايران بى سابقه بوده است.**

**تاكيد ويژه بر بخش كشاورزى از آن جهت است كه اين روزها در عرصه‏هاى مختلف در ادبيات علم اقتصاد، بحث‏بسيار جدى به اين بيان مطرح مى‏باشد كه همه مى‏دانيم تحولاتى كه مضمون توسعه‏اى داشته باشند، لزوما تحولات كيفى و واقعى هستند. يعنى مثلا براى اينكه قدرت توليدى كشور افزايش پيدا كند، بايد افزايش معنى دارى در سرمايه‏هاى انباشته شده انسانى و نيز سرمايه‏هاى انباشته شده فيزيكى اتفاق بيفتد. برآيند اين دو انباشت، اثر خود را در افزايش بهره ورى توليد، منعكس مى‏كند و به اين ترتيب تحول واقعى در سطح كلان تحقق مى‏يابد.**

**پرسش اين است كه آيا مى‏توان درجهت تحقق اهداف حقيقى در پهنه توسعه ملى، صرفا از ابزارهاى قيمتى استفاده كرد؟ يا براى تحقق تحولات واقعى و كيفى، ابزارها هم بايد متناسب با اهداف باشند؟ ما معتقديم كه مثلا براى تحقق ارتقا تكنولوژى، بايد مجموعه اقدامات مشخصى در قسمت‏حقيقى اقتصاد انجام گيرد. در بخش كشاورزى نيز همين قاعده حاكم است. يعنى در شرايطى كه موانع بنيادى و ساختارى مزمنى در اين بخش وجود دارد كه راه را بر هر نوع تحول با مضمون توسعه‏اى سد مى‏كنند، نمى‏توان صرفا با اجراى سياستى از جانب قيمتها، تحولات مورد نظر را به وجود آورد. به عنوان مثال، وجود پديده‏هايى مانند واسطه‏ها، رباخوارها و سلف خرها، موجب مى‏شود كه بخش قابل توجهى از ارزش افزوده بخش كشاورزى كه مى‏توانست ظرفيتهاى توليد را از طريق سرمايه‏گذارى بيشتر، افزايش دهد، به اين بخش برنگردد. پس تا زمانى كه اصلاحات ساختارى واقعى انجام نگيرد و نهادهايى كه اين موانع را برطرف كند به وجود نيايد، صرفا از طريق افزايش قيمتها نمى‏توان انتظار تحقق اصلاحات مورد نظر را داشت.**

**تجربياتى كه تاكنون در مجموعه كشورهاى توسعه نيافته به ثبت رسيده است، نيز مؤيد اين نظر مى‏باشد. بطورى كه در اكثريت قريب به اتفاق كشورهاى توسعه نيافته در شرايطى كه هيچ نهاد مؤثرى براى حذف اين فعاليتهاى مزاحم به وجود نيامد و هيچ گونه زمينه سازى مناسبى نيز براى افزايش بهره ورى در بخش كشاورزى نشد، گفته مى‏شود، حركت از طريق افزايش قيمتها، مضمونى كاملا ضد توسعه‏اى داشته است. به اين معنى كه تحقق هر ميزان افزايش قيمت، از يك طرف باعث مى‏شود كه عملا مازادهاى انباشته شده دراين بخش، براى افزايش ظرفيتهاى سرمايه‏گذارى قرار نگيرد، بلكه از اين بخش خارج شود و از طرف ديگر، افزايش قيمت محصولات كشاورزى، منشا افزايش سطح عمومى قيمتها گردد. همان طورى كه مى‏دانيم در سلسله مراتب قدرت از نظر اقتصادى هر قدر به سمت طبقات و گروههاى پايينتر درآمدى مى‏رويم، آسيب پذيرى از افزايش قيمت مواد غذايى در مقايسه با ساير عناصر و اجزاى تشكيل دهنده سطح عمومى قيمتها بيشتر است.**

**در همه كشورهاى توسعه نيافته به لحاظ وسعت و عمق، فقر روستايى بسيار حادتر و نگران كننده‏تر از فقر شهرى است. بنابراين صرفا از طريق قميتها، نه تنها بهبود وضعيت‏به واسطه افزايش معنى دار در درآمدها در جامعه روستايى اتفاق نمى‏افتد، بلكه آثار منفى افزايش قيمتها، بيشترين اثر نامطلوب را روى اين بخش مى‏گذارد. موضوع مهم ديگر اين است كه در واقع، حركت از طريق افزايش قيمتها، نوعى توهم به وجود مى‏آورد كه هر نوع گرايش براى افزايش بهره ورى و رفع موانع بنيادى را با وقفه روبرو مى‏كند و در نهايت‏به واسطه آثارى كه روى سطح زندگى جامعه روستايى مى‏گذارد، نوعى گرايش به گسترش مهاجرت از روستا به شهر را به وجود مى‏آورد.**

**در اقتصاد كشورمان در طول اجراى برنامه تعديل ساختارى، تقريبا همه اين علايم را به اشكال مختلف مشاهده كرديم. شايد مستندترين بيانات در اين زمينه، مصاحبه وزير كشاورزى است كه در آخرين شماره سال 1376 اطلاعات سياسى - اقتصادى به چاپ رسيد. در اين مصاحبه وى بدون آنكه بخواهد به چنين نتيجه‏اى برسد نشان داد كه چگونه حركت از سمت قيمتها موجب شد - مكررا تاكيد مى‏شود كه تاثير پذيرى از اين عنصر را بايد در كنار مجموعه جهت گيريهايى كه در چارچوب تعديل ساختارى بوده است، مورد ارزيابى و توجه قرار داد. كه علاوه بر نارساييهاى توليد و بهره ورى از نظر مهاجرت روستايى هم وضعيت ناهنجارترى داشته باشيم.**

**همان طور كه مى‏دانيم آثار چنين پديدهاى منحصر و محدود به حوزه اقتصادى نمى‏باشد. چون متروك ماندن تعداد قابل توجهى از روستاها پيامدهاى اجتماعى، فرهنگى، سياسى و حتى امنيتى هم براى اقتصاد ملى به همراه خواهد داشت. به همين دليل در كتابهاى درسى گذشته و حال در مورد توسعه و توسعه روستايى، بيان مى‏شود كه اتكاى صرف به اصلاحات قيمتى در بخش كشاورزى در زمره خسارتبارترين اقدامات ضد توسعه است كه مديريت توسعه در يك كشور مى‏تواند انجام دهد. (10)**

**نكته مهم و جالب ديگرى كه در چارچوب مكتب پولى در رويكرد قيمت گرا مشاهده مى‏شود، اين است كه در تمام عرصه‏ها مقصود از اصلاح قميتها، دقيقا حركت افزايشى قيمتهاست. ولى در مورد انسانها رويكرد مكتب پولى از زاويه ديگرى به مساله نگاه مى‏كند و معتقد است كه هر چه قيمت كار يا بهاى انسانها ارزانتر باشد مطلوبتر است.**

**در واقع در تمام نظريه‏هاى مربوط به بهبود تراز پرداختهاى كشور - برترى مطلق، برترى نسبى و حتى نظريه‏هاى بعدى نظير وفور عوامل - محور كليدى و اصلى مزيت از ديدگاه اصلاحات قيمتى، تفاوتهاى شرايط آب و هوا و ميزان منابع در دسترس مى‏باشد. به عبارت ديگر در چارچوب تئوريهاى مرسوم، قابل رقابت‏بودن كالاهايى كه در يك كشور توليد مى‏شود، به هيچ وجه به معناى بالاتر بودن سطح تكنولوژى توليد نيست; بلكه در اين باره نوعى توافق عمومى وجود دارد كه توسعه اقتصادى به يك اعتبار به معناى تغيير بنيادى شرايط اوليه يك كشور است. (11)**

**به عبارت روشنتر، در چارچوب مراودات بازرگانى بين كشورها، توسعه اقتصادى براى يك كشور توسعه نيافته به معناى از بين بردن مزيتهاى مطلق و نسبى موجود در شرايط توسعه نيافتگى است. يعنى به هر دليلى اگر كشورى در يك ساختار توسعه نيافته در برخى از كالاها - نظير توليد فرش يا بقيه صنايع دستى و يا توليد كالاهاى كشاورزى به شيوه‏هاى سنتى - مزيت مطلق يا نسبى داشته باشد، توسعه در آن كشور به معناى متحول كردن اين وضعيت است. در اين ديدگاه، تاكيد بر چنين مزيتهايى كه مضمون و محتواى تكنولوژيكى ندارند، به معناى گسترش و تعميق عقب ماندگى و تشديد توسعه نيافتگى خواهد بود.**

**در ادبيات توسعه، مفاهيم جديدى در اين زمينه به كار گرفته مى‏شود، كه به اعتبار رويكرد پولى از اهميت ويژه‏اى برخوردار است. به اين بيان كه از ديدگاه منطق هزينه، قيمت، اصرار بر تداوم و ابقاى مزيتهاى مطلق و نسبى در چارچوب ساختار توسعه نيافته موجب موفقيت‏خيل كارگران فقير واغلب بى سواد يا كم سواد، در آزمون مى‏شود. چون دستمزد بسيار پايين اين اقشار باعث مى‏گردد كه هزينه توليد و قيمت تمام شده كالاها ارزانتر باشد و به اصطلاح، سيستم اقتصادى با نوعى كارآيى هزينه روبروست كه به هيچ وجه منعكس كننده قدرت اقتصاد يك كشور نيست‏بلكه دقيقا نشان دهنده ضعف و ناتوانى يك سيستم اقتصادى است.**

**با توجه به اين ديدگاه گفته مى‏شود; در اين چارچوب آنچه كه فروخته مى‏شود فقر است نه قدرت تكنولوژى. پس هرگاه شاخص دستمزد، شاخص كارآيى باشد، كارآيى هزينه يعنى قيمت نازل انسانها كه به معناى پيشروى در باتلاق توسعه نيافتگى و عقب ماندگى است. برخى از نظريه پردازان توسعه نيز از همين مفهوم فقر فروشى استفاده كرده و مى‏گويند مصاديق فقر فروشى را نبايد فقط در بازار نيروى كار جستجو كرد، بلكه در هر جايى كه استيصال عرضه كننده موضوعيت داشته باشد، فقر فروشى هم موضوعيت دارد. بنابراين حتى در بازار كالا هم، عرضه كالا يا خدمات از روى ناچارى، نوعى فقر فروشى است.**

**محدوديت‏بسيار مهم ديگرى كه كارآيى هزينه را در اين چارچوب دارد و اين روزها مورد توجه روزافزون نظريه پردازان توسعه قرار گرفته است، نوع ديگر فقر فروشى از طريق دخالت ندادن هزينه‏هاى تخريب محيط زيست در قيمت تمام شده كالاها مى‏باشد. به اين اعتبار بويژه به علاقمندان به مباحث اقتصادى توسعه در كشورهاى توسعه نيافته، تذكر داده مى‏شود كه علاوه بر توجه به صورت مفاهيم، به مضمون و محتواى آن هم بايد دقت جدى داشته باشند. ممكن است تصور شود كه كارايى در هر عرصه‏اى و به هر قيمتى كه باشد، به خودى خود و فى حد ذاته، مطلوب است ولى با اين توضيحات، مشخص مى‏شود كه حساسيت‏به محتوا و مضمون مفاهيم هم تا چه اندازه اهميت دارند.**

**در چارچوب فروش فقر از طريق ناديده گرفتن عنصر محيط زيست و ايده توسعه پايدار، توجه به روندهاى جديد الگوى تقسيم كار بين المللى بسيار حايز اهميت مى‏باشد. در واقع در شرايطى كه بحران محيط زيست‏بطور جدى در كشورهاى صنعتى مورد توجه قرار گرفته است، شاهد نوعى تسهيلات بى سابقه در فرايندانتقال منطقه جغرافيايى توليد برخى از كالاها هستيم. در واقع كشورهاى توسعه يافته از طريق استراتژى انتقال بحران، تسهيلات بى سابقه‏اى براى انتقال صنايع كثيف يا آلودگى زا به كشورهاى توسعه نيافته، فراهم كرده‏اند. بطورى كه از سال 1970 م، صنايعى نظير سيمان، فولاد، لاستيك، فراوردهاى نفتى، آلومينيم و مانند آنها، به آسانى در اختيار كشورهاى توسعه نيافته قرار داده مى‏شوند.**

**در اين شرايط، كشورهاى پيشرفته صنعتى به سمت مجموعه‏اى از صنايع كه صنايع تميز خوانده مى‏شوندو اغلب آنها، صنايع خدماتى هستند، هدايت‏شده‏اند; كه مزيتهاى اصلى و كانونهاى مهم ارزش افزوده در حال حاضر به اين صنايع اختصاص دارد. فعاليتهايى مانند: سيستم‏هاى بانكى، بيمه‏اى، گرفتن حق مالكيت معنوى و واگذار كردن فعاليتهاى فيزيكى سخت‏افزارى آلودگى زا به كشورهاى توسعه نيافته، در زمره اين الگوى تقسيم كار جديد بين المللى است. بنابراين، زمانى كه اصلاح قيمتها به انسانها مى‏رسد، جهت‏حركت قيمتها معكوس مى‏شود و روند نزولى بهاى انسانها كه در قالب حقوق و دستمزد ظاهر مى‏شود، كارآيى محسوب مى‏گردد.**

**موضوع مهم ديگرى كه نوعى جنگ روانى عليه فقرا در كشورهاى توسعه نيافته است، مقايسه قيمتها در پهنه ملى با قيمتهاى جهانى مى‏باشد. مثلا على رغم آنكه طبق آخرين ارزيابيها در اقتصاد ايران، ميانگين دستمزد دريافتى نيروى كار به ازاى هر ساعت، حدود 34 سنت و ميانگين دستمزد دريافتى همان كار معين در كشورهاى اروپايى، 11 تا 12 دلار است. در اين حوزه هيچ گونه مقايسه‏اى صورت نمى‏گيرد; اما در زمينه نيازهاى اساسى آنان نظير انرژى، مواد غذايى و غيره، مقايسه‏ها جنبه بين المللى پيدا مى‏كند و در شرايطى كه گروههاى فقير جامعه با گرفتاريهاى خاص خودشان دست‏به گريبانند، بر آنها منت گذاشته مى‏شود كه چه ارقامى از انواع يارانه‏ها به آنها پرداخته مى‏شود در حالى كه هيچ كدام از فقرا، اساسا دريافت چنين يارانه‏اى را احساس نمى‏كنند. ريشه اين وضعيت متناقض را بايد در دستكارى ارزش پول ملى جستجو كرد، زيرا حلقه تكميلى فرايند اتكاى محض به قيمتها سياست تضعيف ارزش پول ملى است. در اين عرصه نيز مانند موضوع قيمت انسانها، اصلاح قيمتها از طريق تضعيف و كاهش ارزش پول ملى تعقيب مى‏شود. بررسى اين موضوع از موضع اقتصاد سياسى، اقتضا مى‏كند كه آثار اين سياستها را هم در پهنه ملى و هم در پهنه بين المللى مورد توجه قرار دهيم.**

**اين بررسى نشان مى‏دهد كه از يك طرف فرآيند نزولى قيمتگذارى براى انسانها و ارزش پول ملى علاوه بر گسترش و تعميق فقر در پهنه ملى، موجب مى‏شود كه صاحبان قدرت اقتصادى خارج از مرزها، بتوانند نيروى كار و ثروت مادى داخل را با بهاى بسيار نازلترى، براى تامين نيازهاى خود به كار گيرند. از طرف ديگر رويكرد نزولى ارزش پول ملى كه شريان حيات اقتصادى ملى است، باعث مى‏شود كه دسترنج نيروى كار و منابع مادى موجود كشور به بهاى بسيار ارزانتر در اختيار قدرتهاى اقتصادى جهان قرار گيرد و به اين ترتيب شكاف فقير و غنى در سطوح بين المللى و ملى بشدت به نفع اغنيا افزايش يابد.**

**در خاتمه به عنوان جمع بندى مطالب پيش گفته، بايستى چند نكته مورد توجه و تاكيد قرار گيرد:**

**1 - نارساييهايى كه در اقتصاد ايران از طريق تكيه محض بر متغيرهاى اسمى مشاهده مى‏شود نمى‏بايست ضرورتا متوجه تئوريهاى مربوطه دانسته شود; بلكه بيشتر به كسانى باز مى‏گردد كه بدون توجه به «مفروضات‏» و «شرايط‏» اين تئوريها و نسبت آنها با واقعيات اقتصاد ايران، چشم بسته و با شيفتگى غير متعارف، اصرار بر كار بست آنها در اقتصاد كشورمان دارند. براى مثال لابد طرفداران اقتصاد نئوكلاسيك مى‏دانند كه فراورده‏هاى نفتى داراى جانشين‏هاى محدودى هستند و به علاوه جايگزينى آنها با يكديگر مستلزم انجام سرمايه گذاريهاى كافى براى ايجاد تغييرات فنى مناسب يا وسايل سرمايه‏اى متناسب دارد. بنابراين قبل از انجام آن گروه از اقدامات و صرفا از طريق افزايش قيمت نمى‏توان به اهداف مورد نظر دست‏يافت.**

**2 - با توجه به اينكه بر خلاف ديدگاه اقتصاد دانان نئوكلاسيك، «قيمتها» به لحاظ سياسى بى طرف نيستند; بنابراين بر توزيع درآمد اثر خواهند گذاشت و به اين ترتيب ساختار قدرت را در عرصه‏هاى ملى و بين المللى تحت تاثير قرار خواهند داد. براى مثال وقتى در بخش كشاورزى سعى مى‏كنيم همه مشكلات را از طريق افزايش قيمت محصولات كشاورزى حل كنيم، در حالى كه هيچ نهاد مؤثرى براى حذف فعاليتهاى مخرب سلف خرها، رباخوارها و واسطه‏ها از يك طرف و كاهش ضايعات و افزايش بهره‏ورى از طرف ديگر انجام نداده باشيم، بخش اعظم اضافه درآمد ناشى از افزايش قيمتها، همچنان در اختيار گروههاى سه گانه مزبور قرار خواهد گرفت و سهم توليد كنندگان تغيير چندانى نخواهد يافت.**

**بنابراين نه كمكى به افزايش انگيزه توليد مى‏شود و نه امكان افزايش ظرفيتهاى مولد از طريق سرمايه گذاريهاى جديد به وجود مى‏آيد; بلكه بر عكس موجب افزايش نسبى سطح عمومى قيمتها شده كه به معناى فشارهاى جديد به گروههاى كم درآمد از جمله خود توليد كنندگان روستايى است كه جنبه ديگر اين فشارها نارساييهايى است كه به واسطه از بين رفتن ارزش پس اندازهاى محدود آنان و ناتوانى در جايگزينى ابزارهاى توليد نو و در نتيجه زمين گير شدن ساخت توليد روستايى و بازتوليد عقب ماندگى به وجود خواهد آمد و بالاخره آثار و عوارض اينگونه تصميمات، منشا تحريك روستاييان به مهاجرت و تحميل كردن فشارهاى جديد به فرايند توسعه ملى از جنبه‏هاى اقتصادى، اجتماعى و فرهنگى خواهد شد.**

**3 - اين مساله همان طورى كه ساختار قدرت را به نفع گروههاى غير مولد تغيير مى‏دهد و اختلالهاى معنى دارى در فرآيند توسعه ملى به وجود مى‏آورد، در عرصه بين المللى نيز الگويى از تجارت خارجى را شكل مى‏دهد كه عمدتا معطوف به تحليل منابع طبيعى و استثمار وحشتناك نيروى كار داخلى و متوقف ساختن الگوهاى توليد در طى چند دهه و گاه چندين قرن در حد الگوهاى توليد معيشتى خواهد بود. اين مساله به معناى افزايش روزافزون فاصله ميان كشور مورد نظر با كشورهاى ديگر و تبديل تدريجى آن به جزيره پسمانده در عرصه روابط اقتصادى بين المللى است.**

**اين فرآيند با اسرافها و اتلافهاى وسيع در بخش توليد، همچنان استمرار خواهد يافت. زيرا وقتى انجام همه اصلاحات بر عهده قيمتها گذاشته مى‏شود، واحدهاى توليدى اجازه مى‏يابند كه بار همه اسرافها و اتلافهاى خود را بر دوش مصرف كنندگان قرار دهند و از هر گونه اقدامى در جهت‏بهبود كارآيى و بهره ورى خود دارى نمايند و به اين ترتيب با فشارهاى عظيمى كه بر مصرف كنندگان وارد مى‏سازند، عملا آنها را به واكنشهاى غير طبيعى و همراه با آشوب دعوت و تشويق مى‏نمايند.**

**به نظر مى‏رسد در اين زمينه بخصوص، مطالعه روندى نسبت‏سرمايه به توليد در كشورمان از يك سو و استمرار اتكاى چند صد ساله در اقلام صادرات غير نفتى در كشورمان از سوى ديگر به اندازه كافى هشدار دهنده است و مى‏بايست هر چه سريعتر درباره آنها چاره انديشى شود.**

**«پرسش و پاسخ‏»**

**پرسش اول: با توجه به مشكلاتى نظير بازسازى، خالى بودن خزانه، اثر تحريمهاى اقتصادى گذشته و مانند آنها، در ابتداى برنامه اول و همچنين با عنايت‏به اينكه اجراى دقيق برنامه‏ها عملا غير ممكن است; آيا نكات مثبتى هم در برنامه‏هاى اجرا شده ملاحظه مى‏فرماييد، يا آنكه تمام مشكلات به اصل تئوريها و نظريه‏هاى مربوطه برمى‏گردد؟**

**جواب: به نظر مى‏رسد يكى از موضوعاتى كه در ارزيابى اقتصاد ايران از اهميت‏بسزايى برخوردار است و در هر بحثى نيز مطرح است; توجه به ملاحظات روش شناختى مى‏باشد. به عبارت روشن‏تر، وقتى بحث در سطح خرد مطرح مى‏شود انتظار مى‏رود از زاويه خاصى به مسايل اقتصادى بنگريم و آنگاه كه در سطح كلان بحث مى‏كنيم، بحث‏شكل ديگرى به خود مى‏گيرد. بنابراين پرسشهايى از اين قبيل، در عين حال كه بيانگر نهايت صدق، صفا و روشن بينى سؤال كننده محترم است ولى تناسبى با سطح بحث ما ندارد.**

**در بحثهاى در سطح كلان بايد متغيرهاى كلان را به عنوان شاخصهاى ارزيابى در نظر گرفت در بررسى متغيرهاى كلان، برآيندها و اثرات در سطح كلان، مورد توجه است و اين بيان به هيچ وجه به معناى نفى و انكار بعضى از اقدامات مثبت در هر دوره نيست. بنابراين با عنايت‏به شاخصهاى مختلف و ارزيابى روند متغيرها در سطح كلان، معتقدم كه در مجموع در دوره‏اى كه اقتصاد ايران در چارچوب رويكرد مكتب پولى مديريت‏شده است، عملكرد موفقى نداشته‏ايم. البته دقت‏شود كه اين عقيده به معناى نفى هر گونه اتفاق موفقيت‏آميز دراين دوره نيست; بلكه قبول داريم كه در بسيارى از واحدهاى خرد تحولات مثبتى هم اتفاق افتاده است; ولى توجه ما به برآيند تحولات است.**

**به عنوان نمونه، در بخش صنعت در سال آخر برنامه اول - سال 1372 ه. ش - در برخى از زمينه‏ها و رشته‏هاى توليد صنعتى با جهشهاى بسيار معنى دارى روبرو بوده‏ايم; اما بررسى عملكرد بخش صنعت در سطح كلان در سال 1372 ه. ش نشان مى‏دهد كه رشد ارزش افزوده اين بخش كمتر از يك درصد بوده است كه با هيچ يك از سالهاى قبل از آن قابل مقايسه نيست. اين عملكرد در حالى صورت پذيرفت كه منابع تخصيص يافته به اين بخش از پيش بينى برنامه، بسيار فراتر بوده است. اما رشد حاصل بسيار پايينتر از آن چيزى است كه برنامه اول - با پيش بينى منابع ارزى و ريالى بسيار كمتر - درنظر گرفته بود.**

**نمونه ديگر مربوط به اصطلاح سازندگى است. همان طورى كه مى‏دانيم، آن دوره را متوليانش به عنوان دوران سازندگى ناميده‏اند. انصاف هم حكم مى‏كند كه سازندگيهاى وسيع و گسترده‏اى در آن دوره در سطح خرد اتفاق افتاد. ولى ارزيابى آن دوران با شاخصهاى كلان نشان مى‏دهدكه هم به اعتبار اهداف اعلام شده و هم به اعتبار منابع صرف شده و هم به اعتبار مقايسه با دورانهاى قبل از آن، نه تنها دوره درخشانى را در آن سالها شاهد نبوده‏ايم، بلكه اين دوره در زمره دورانهايى قرار مى‏گيرد كه با پايينترين سطح كارآيى مواجه بوده‏ايم.**

**مثلا اگر تبلور سازندگى را با شاخص ميزان سرمايه‏گذاريهاى انجام شده بسنجيم، براساس گزارش سازمان برنامه و بودجه از ارزيابى عملكرد برنامه پنج‏ساله اول، براى انعكاس آنچه كه تحقق يافته است، بدون ذكر رقمهاى دقيق و با استفاده از يك مثال مى‏توان چنين گفت: فرض كنيد در طول سالهاى برنامه اول (72-1368 ه. ش) قرار بود 100 واحد ارز و 1000 واحد ريال صرف گردد و پيش بينى شده بود كه نتيجه، ظهور 100 واحد افزايش در ظرفيتهاى سرمايه‏اى كشور خواهد بود. اما در عمل، 135 واحد ارز و بيش از 2500 واحد ريال هزينه شد و نتيجه آن 80 تا 85 واحد، افزايش در ظرفيتهاى سرمايه‏گذارى بوده است. به اين اعتبار مى‏گوييم اگر چه در سطح خرد دستاوردهاى قابل توجهى به دست آمد، اما در سطح كلان به اعتبار شاخصهاى اعلام شده و معيارهايى كه به صورت الزام قانونى براى دولت وقت درآمده بود، اين دوره از نظر سازندگى هم از دوره‏هاى ناموفق بوده است.**

**نكته ديگرى كه شايد ذكرش بى مورد نباشد اين است كه طى سالهاى گذشته مكرر ادعا شده آنچه كه به عنوان سازندگى در دوره 75-1368 اتفاق افتاده است‏با هيچ دوره‏اى از تاريخ اقتصادى بعد از انقلاب اسلامى قابل مقايسه نيست. اما در عمل، تبليغات با واقعيات و عملكرد قابل مقايسه نمى‏باشد. چنانكه مرورى بر پروژه‏هاى كليدى و مهم افتتاح شده در اين دوره نشان مى‏دهد كه هيچ كدام از آنها متعلق به اين دوره نيستند. با فرض حمل بر صحت نيز مى‏توان گفت، مديريت جديد در آن دوره، فقط حدود 5 درصد باقيمانده عمليات طرحهايى كه 95 درصد آن در دوره‏هاى گذشته انجام شده بود را تكميل كرده است و بدون ذكر خير از بانيان 95 درصد انجام شده، افتتاح اين پروژه‏ها را عمدتا به نام خود تبليغ كرده است.**

**بنابراين بايد به عنوان كارشناس به اين تحولات با ظرافت‏خاصى توجه كنيم. در نتيجه در جواب سؤال مزبور بايد گفت: اگر چه در دوره پنج‏ساله اول، كارهاى قابل ملاحظه‏اى در سطح خرد به وقوع پيوست، ولى به هيچ وجه، در حد ادعاهاى مطرح شده يا حتى الزام قانونى نبوده است در حالى كه براى تحقق همين اندازه، منابع صرف شده به مراتب بيشتر از ميزانهاى پيش‏بينى شده قانونى بوده است.**

**پرسش دوم: همان طورى كه فرموديد، مديريت اقتصاد كشورمان بر طبق الگوى پولى، مشكلات عديده‏اى را به دنبال دارد. سؤال اين است كه الگوى مورد نظر شما براى برنامه توسعه كشور چيست؟**

**جواب: پاسخ كامل اين سؤال، فرصت وسيع‏ترى را مى‏طلبد. ولى به صورت كلى با قطع و يقين مى‏توان گفت كه مسلما در آن دوره به سمت تضعيف ارزش پول ملى نمى‏رفتيم و از اين به بعد هم به هيچ وجه چنين توصيه‏اى به هيچ يك از مديران اقتصادى كشور نمى‏كنيم. نكته‏اى كه در مقاله‏اى بيان كردم و در مطالب گذشته همين جلسه هم ذكر شد اين است فرآيندهاى تضعيف ارزش پول ملى، هيچ يك از انتظارات نظرى خود را در اقتصاد ايران برآورده نكرد; اما اختلالهاى بسيار معنى دارى در سيستم اقتصادى ما به وجود آورد.**

**به عبارت ديگر در چارچوب نظريه‏ها مى‏توان گفت: به طور كلى عده‏اى از صاحبنظران يكى از مشخصه‏هاى برنامه تعديل ساختارى را اين مى‏دانندكه در ذات خود حاوى تناقضهاى بى شمارى است. در اقتصاد ايران نيز به اعتبار سمت گيريهاى پولى در اين دوره مى‏توانيد شمارى از اين تناقضها را مشاهده كنيد. مثلا از مهمترين انتقادات مديريت معتقد به مكتب پولى به مديريت قبل از خود اين بودكه آهنگ رشد نقدينگى در دوره‏هاى قبل، شتاب فوق‏العاده‏اى داشته است و به همين دليل اصلاحات پولى در اين دوره را بر مبناى كاهش شديد روند رشد نقدينگى سازماندهى كرده بودند. ولى حجم نقدينگى از حدود 15 هزار ميليارد ريال در سال 1368 ه. ش به حدود 116 ميليارد ريال در سال 1375 ه. ش رسيد. در واقع ميزان رشد نقدينگى كه در اين سالها داشته‏ايم در تاريخ اقتصادى ايران، كم سابقه است.**

**نكته جالب ديگرى كه به تناقض آلوده بودن برنامه تعديل ساختارى بر مى‏گردد اين است كه در همين دوران كه افراطى‏ترين و بى سابقه‏ترين روند رشد نقدينگى دراقتصاد ايران بود، مهمترين و حادترين بحران در اقتصاد ايران، بحران نقدينگى بوده است. به طورى كه در طول چهار سال گذشته، مشكل بخش مهمى از ظرفيتهاى بلا استفاده توليدى در اقتصاد ايران ناشى از همين بحران بوده است. يعنى بالاترين سطوح رشد نقدينگى در شرايطى اتفاق افتاد كه با حادترين شرايط كمبود نقدينگى روبرو بوده‏ايم و واحدهاى توليدى به واسطه عدم دسترسى به منابع ناگزير به كاهش ظرفيتهاى خود شدند. اثر نامطلوب اين سياست، منحصر به مورد مذكور نيست‏بلكه آثار زنجيره‏اى روى اقتصاد ملى دارد، چنانكه در همين دوره، بى سابقه‏ترين روندهاى تورمى را تجربه كرديم. در حالى كه برنامه تعديل ساختارى در ايران در آغاز، بر مهار تورم همت گماشته بود.**

**همچنين، مديريت اقتصادى كشور در چارچوب برنامه تعديل اقتصادى قصد داشت، حجم دخالت دولت در اقتصاد را كاهش دهد در حالى كه ميزان دخالت دولت ايران در اقتصاد در دوران تعديل اقتصادى تقريبا 50 درصد بيشتر از ميزان دخالت آن در دوره جنگ بوده است. تناقض در هدف و عملكرد در اين مورد آنگاه آشكارتر مى‏شود كه بدانيم كه تمام تجربه‏هاى اقتصادى جهان گوياى آن است كه بالاترين سطوح دخالت دولتها در اقتصاد، در دوران جنگ اتفاق مى‏افتد. متاسفانه اين فهرست پرتناقض را درعرصه‏هاى متعدد عملكرد مديريت اقتصادى كشور در دوران اجراى برنامه تعديل اقتصادى مى‏توان برشمرد.**

**همان طور كه ملاحظه شد، همه اين مقايسه‏ها به اعتبار اهداف اعلام شده، مانند كاهش رشد نقدينگى، كاهش حجم دخالت دولت، كاهش ميزان واردات و نظير آنها، انجام گرفت. همچنين مقايسه اين دوران هشت‏ساله به اصطلاح سازندگى با هشت‏سال قبل آن - دوران جنگ كه اهداف مزبور، مورد ادعاى مديريت اقتصادى كشور در آن دوران نبود. - نكات بسيار جالبى را روشن مى‏كندكه به برخى از آنها اشاره شد و علاقمندان مى‏توانند به مقاله‏اى كه در آن به مقايسه عملكرد مديريت اقتصادى كشور در اين دو دوره پرداخته‏ام مراجعه نمايند. (12)**

**پرسش سوم: به نظر حضرت عالى بزرگترين مشكل اقتصادى كشور در حال حاضر چيست؟**

**جواب: اگر مشكلات موجود در راه توسعه ملى را به يك اعتبار به محدوديتهاى مادى و محدوديتهاى فكرى و نرم‏افزارى تقسيم كنيم; شخصا از كسانى محسوب مى‏شوم كه محدوديتهاى اخير را محدوديت‏بنيادى و كليدى براى توسعه ملى ايران مى‏دانم.**

**به بيان روشنتر مى‏توان گفت، به لحاظ نظرى در فرآيندهاى انتقال و آموزش علم اقتصاد با مجموعه موانع جدى روبرو هستيم - كه تا حدودى در كتاب «علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ايران‏» آن را توضيح داده‏ام - به طورى كه دستيابى به ادراك مطابق با واقع از صورت مساله‏هاى اقتصادى در كشورمان را بسيار دشوار مى‏كند و وقتى صورت مساله خوب درك نشد، طبيعى است راه حلهايى كه براى آن در نظر گرفته مى‏شود، كاملا جنبه تصادفى دارد. به اين اعتبار هم مى‏توانيد تناقضهاى بى شمارى را در وضعيت اقتصادى كشورمان مشاهده كنيد كه بوضوح نشان مى‏دهد كه در مفاهيمى كه استعمال مى‏كنيم با بحران جدى روبرو هستيم. چون فكر مى‏كنيم كه همگى درك يكسانى از مساله‏ها دارند در حالى كه به هيچ وجه اينگونه نيست.**

**به عنوان نمونه وقتى به تاريخ اقتصادى كشورهاى پيشرفته و صنعتى جهان مى‏نگريم، با يكسرى نقاط عطف روبرو مى‏شويم. مثلا بحران بزرگ سال 1929 م يكى از آن نقاط عطف است. مضمون و محتواى اين بحران بزرگ كه موجب انقلابى در علم اقتصاد سرمايه دارى و منشا يك انقلاب فكرى، اجرايى و سياستگذارى شده است، بيكارى بالاى 20 درصد مى‏باشد. در حالى كه در كشور ما با ظرفيتهاى بلااستفاده انسانى در سطح 40 درصد، آنقدر احساس آرامش و آسودگى مى‏كنيم كه به سادگى در مورد تدوين و اجراى يك برنامه توسعه تصميم مى‏گيريم.**

**نمونه ديگر، در مورد نرخ بيكارى است. در آمارهاى رسمى اعلام مى‏شود كه نرخ بيكارى در ايران، كمى بيشتر از 9 درصد است و در كتابهاى درسى اقتصاد، نرخ طبيعى بيكارى را 7 درصد اعلام مى‏كنند. يعنى كشورى كه داراى 9 درصد بيكارى باشد، در آستانه اشتغال كامل يعنى ايده آل‏ترين حالت‏براى توسعه يافتگى است. اما در همان حال كه ادعا مى‏كنيم داراى نرخ بيكارى 9 درصدى هستيم، هر از چند گاه شاهد تشكيل ستادى براى رفع «بحران‏» بيكارى و ركود مى‏باشيم و اصلا هم احساس نمى‏كنيم كه اينها با هم تعارض دارند.**

**اين واقعيتها بيانگر آن است كه مفاهيمى كه به كار مى‏بريم، مفاهيم روشنى نيستند و خيال مى‏كنيم كه همه آنها از مضمونها و محتواهاى معينى برخوردارند و به همين دليل همان دستگاههايى كه نرخ بيكارى را 9 درصد اعلام مى‏كنند، همزمان بيشترين نگرانيها را نسبت‏به بحرانهايى نظير بيكارى و ركود ابراز مى‏دارند.**

**بنابراين در شرايط فعلى، ما با محدوديتهاى بسيار زيادى براى درك واقعيتها و صورت مساله‏هاى موجود روبرو هستيم كه به موجب آن بايد انتظار داشت كه اگر سياستى هم توصيه مى‏شود، در اغلب موارد مانند رها كردن تير در تاريكى مى‏باشد كه ممكن است‏به طور تصادفى به هدف بخورد ولى روى سيستمى كه به صورت تصادفى سازماندهى شده است نمى‏توان بسترى با ثبات و مطمئن شكل داد.**

**پرسش چهارم: فرموديد در مديريت اقتصادى كشور در دوره سازندگى، نگرش پولى حاكميت داشت. آيا در دولت آقاى خاتمى هم همين نگرش حاكم مى‏باشد يا اولويتهاى نوينى مد نظر آنهاست؟**

**جواب: على رغم آنكه شخصا به آقاى خاتمى ارادت مخصوص دارم و از كسانى بودم كه پس از انتخاب ايشان خداى تعالى را بسيار شكرگزارى كردم. ولى با كمال تاسف بايد گفت، آنچه كه به عنوان مديريت اقتصادى كشور در حال حاضر مطرح هست، فاقد نگرش همسو، منسجم و مشخص مى‏باشد. در واقع مجموعه‏اى ناهمگون و متعارض از ديدگاهها، كنار هم جمع شده‏اند و مديريت اقتصادى اين دولت را به عهده دارند. بنابراين به واسطه اين خصلتهاى ناهمگون و تناقض آلود، اطلاق يك جهت‏گيرى خاص و معين، مقدارى با دشوارى روبروست. اما در چارچوب بحثهايى كه خود ايشان در زمان تقديم لايحه بودجه سال 1377 ه. ش و فرايند تصويب آن مطرح كرده‏اند، چنين استنباط مى‏شود كه اگر چه حركتهاى بى محاباى قبلى تا حدودى مهار شده ولى با كمال تاسف، جهت‏حركت و نوع نگاه به مسايل اقتصادى، چارچوب قبلى خود را حفظ كرده است.**

**البته مدت مديدى اين سؤال فكرم را مشغول كرده بودكه در اين شرايط كه فضاى نسبتا مساعدترى براى مشاركت فعال براى آنچه كه به اصطلاح تصميم سازى ناميده شده است، وظيفه ما چيست؟ به نظر مى‏رسد كه اگر بخواهيم تحليلهاى درست و مشخص خودمان را مطرح كنيم، ايجاد تفاهم قدرى دشوار باشد. به همين دليل دراواخر سال گذشته در مصاحبه‏اى، بحث‏ها و استدلالها را فقط بر اسنادى كه سازمان برنامه و بودجه منتشر كرده بود متمركز كردم. به طورى كه تعابير و عدد و رقمها نيز مبتنى بر گزارشهاى اقتصادى سالانه سازمان مزبور بود. در واقع در آن مصاحبه روشن كردم كه به بيان سازمان برنامه و بودجه كه متولى اين سياستهاى نادرست‏بوده است، در دوره‏اى كه اقتصاد ايران در چارچوب نظريه مكتب پولى اداره شده است‏شاهد كاهش معنى دار در نرخ رشد سرمايه‏گذارى، افزايش معنى‏دار در حجم بدهيها، تحقق بالاترين سطوح تورم و بسيارى از نابسامانيهاى ديگر بوده‏ايم.**

**به نظر مى‏رسيد منطقى كه در آن مصاحبه به كار گرفتم و اسنادى كه به آنها توسل جسته بودم، كفايت نكرد و در عمل اين سمت گيريها كماكان اجرا مى‏شود. به همين دليل مجددا در اواخر سال گذشته در مصاحبه‏اى ديگر به بيان جديدى، همان مطالب رابه عنوان آنچه كه خطر جدى براى آينده اقتصاد ايران مى‏دانستم مطرح نمودم. اميدوارم به تكليفم عمل كرده باشم و شما نيز اگر با من هم عقيده هستيد، انشاء ا... از طريق گسترش اين بحثها براى دولتى كه خود اعلام كرده كه مى‏خواهد پاسخگو باشد، به وظيفه خود عمل خواهيد كرد، تا به تفاهمى برسيم.**

**پرسش پنجم: در شرايط فعلى، سرمايه‏گذارى در كدام بخش در اولويت است كه از طريق آن در حل مشكلات اقتصادى، توفيق بيشترى خواهيم داشت؟**

**جواب: در پاسخ سؤال اول، به لحاظ روش شناختى، نكته‏اى را تذكر دادم كه رعايت‏سطح بحث‏بود. نكته ديگر حايز اهميت در بحثها، توجه به افق بحث است. به بيان روشنتر درجواب به اين سؤال نمى‏توان به صورت مطلق جهت گيريهاى مشخصى را معين كرد، چون سياستهاى پيشنهادى ممكن است اقدامات فورى و كوتاه مدت يا ميان مدت و يا براى بستر سازى براى افقهاى دورتر باشد. پاسخ در هر يك از اين عرصه‏ها، طبيعتا متفاوت خواهد بود. علاوه بر آن، قبل از بيان ايده مشخص در اين زمينه، بايد توضيحات مقدماتى براى بيان چارچوب نظرى و بنيان نظرى بحث ارايه گردد، تا بتوان آن نظريه را مورد ارزيابى قرار داد وگرنه تعيين بخش خاص بدون بيان مقدمات مزبور، چيزى را حل نمى‏كند.**

**البته يك سرى مسايلى وجود دارد كه براى هر اقدام در هر زمان و هر افقى از برنامه‏ريزيها و مديريت اقتصادى، بايد راجع به آنها به طور جدى فكر كرد. مثلا پرداخت‏حدود 20 درصد به هر نامى، به سپرده‏هاى بلند مدت و معاف نمودن آن از ماليات بر درآمد، ماليات بر ارث و مانند آن، آيا زمينه‏اى باقى مى‏گذارد كه كسى به سرمايه‏گذارى مولد فكر كند؟**

**همچنين درحالى كه با گذشت نزديك به 40 سال از عملكرد سيستم حسابهاى ملى در ايران، هنوز امكان محاسبات ملى از طريق در آمدها وجود ندارد، كه خود گوياى آن است كه عده‏اى با حداقل زحمت، درد سر و مسؤوليت، بالاترين سطوح برخوردارى را دارا هستند در چنين شرايطى آيا مى‏توان راجع به توليد ملى و مسايل بعدى آن فكر كرد؟ آيا اصلا توليد شكل مى‏گيرد تا راجع به كارآيى آن فكر كنيم؟ بايد از خود پرسيد كه آيا افزايش حجم اقتصاد دولتى تا اين حد بويژه در دوره‏اى كه همه سمت گيريها معطوف به خصوصى سازى، كاهش هزينه‏هاى عمرانى، كاهش يارانه‏ها و از اين قبيل بوده است، امرى تصادفى است؟ آيا اين واقعيت‏به معناى آن نيست كه به نام برقرارى سيستم قيمتها، عملا آن گروه از بخش خصوصى را كه فعاليتهايش مى‏توانست مضمون توسعه‏اى داشته باشد، از ميدان بيرون فرستاده‏ايم؟ آيا باز كردن دروازه‏هاى جديد براى ورود بى حساب كالاهاى خارجى به عناوين مختلف مانند منطقه آزاد تجارى، منطقه ويژه تجارى و نظير آن، در شرايط بحران حاد كمبود درآمد ارزى، زمينه‏اى براى سخن از اقدامات اصلاحى باقى مى‏گذارد؟**

**به نظر من فورى‏ترين و مهمترين وظيفه، ايجاد انضباط در مديريت و نظام تصميم‏گيرى اقتصادى كشور است. با كمال تاسف در شرايط فعلى، هم در نيمه دوم سال 1376 ه. ش و هم در چارچوب قانون بودجه سال 1377 ه. ش سمت گيريهاى انضباطى كه مضمون توسعه‏اى دارند، بطور جدى مورد توجه قرار نگرفته‏اند. به عنوان نمونه، در حالى كه بافزونى بسيار شديد تقاضاى كل نسبت‏به عرضه كل روبرو هستيم، مديريت پولى كشور آنچنان جوسازى كرد كه به اصطلاح خودشان تبصره‏هاى تكليفى از نظر قدر نسبت و مطلق، كاهش يافت. اين بيان به تعبيرى كه در اسناد منتشره توسط مديريت اقتصادى كشور آمده است، بدين معناست كه سيستم بانكى منابع خود را به سمت فعاليتهايى سوق خواهد داد كه بازده بيشترى دارند. يعنى انضباطهاى شديد پولى به ساختارهاى توليدى كشور معطوف مى‏شود و گسترش فعاليتهاى واسطه‏اى و دلالى را در پى خواهد داشت.**

**بنابراين بدون تحقق انضباط مزبور و انسجام در مديريت اقتصادى، نمى‏توان انتظار نتيجه رضايت‏بخشى داشت. با كمال تاسف، بخش عمده نيروى محدود و كوچك مديريت اقتصادى كشور در حال حاضر، صرف خنثى كردن يكديگر مى‏شود كه بايد به اين وضعيت‏خاتمه داد و گرنه، اصلا فضايى براى ارايه پيشنهادات اصلاحى به وجود نمى‏آيد.**

**پرسش ششم: يكى از نظريات مطرح در ادبيات توسعه، نظريه توطئه است. آيا ارايه برنامه تعديل از سوى مؤسسات بين المللى بر اساس نظريه توطئه قابل توجيه است؟**

**جواب: نگرش به اين موضوع مى‏تواند چند شكل داشته باشد كه يكى از آنها اين است كه به جاى بررسى وجود يا عدم توطئه و فعاليت تارهاى مريى يا نامريى توطئه گران، به صورت اثباتى به دنبال مشاهده عالمانه واقعيتها و سپس چاره انديشى باشيم. اين جانب اگر چه اصل توطئه را انكار نمى‏كنم، ولى نگرش توطئه‏اى را براى توضيح واقعيتهاى اقتصادى - اجتماعى كافى نمى‏دانم. در واقع تجربه انقلاب اسلامى نشان مى‏دهد كه صدها توطئه بزرگ و كوچك، بين براى براندازى انقلاب و نظام اسلامى، مورد استفاده قرار گرفت، ولى ضرايب اثر بخشى آنها بسيار متفاوت بوده است. اين واقعيت‏بيانگر آن است كه توطئه، عنصر اصلى نيست، اگر چه مى‏تواند فرايندهايى را كند يا تشديد نمايد ولى نهايتا اين شرايط داخلى است كه اجازه مى‏دهد، توطئه‏اى موفق يا ناموفق گردد.**

**البته رويكرد كلى خودم در مسايل توسعه، «رويكرد معطوف به شناخت‏» (13) است. در چارچوب اين رويكرد گفته مى‏شود، اصلا نيازى به مراكزى براى طراحى توطئه وجود ندارد. چون سيستم تربيت كارشناس لااقل در حوزه اقتصاد از محدوديتهاى بنيادى در رنج است كه موجب مى‏شود دستيابى به تحليل مطابق با واقع با دشواريهايى همراه باشد. بنابراين در بسيارى از موارد، بدون زحمت دادن به توطئه گران، با قصد قربت كارهايى مى‏كنيم كه هيچ توطئه گرى نمى‏تواند انجام دهد. پس بايد به اين جنبه بيشتر توجه داشت. چون عنصر تعيين كننده و نهايى، عوامل داخلى مى‏باشند.**

**پرسش هفتم: با عنايت‏به آنكه عنوان مباحث مطرح شده، اقتصاد سياسى مى‏باشد، بفرماييد برآيند دو جناح با دو ديدگاه اقتصادى متفاوت در كابينه آقاى خاتمى چه خواهد بود و چه برنامه‏اى دارند؟**

**جواب: چون تخصصى در مسايل سياسى ندارم، بهتر است اظهار نظر در اين زمينه‏ها را به متخصصين آن واگذار كنم. ولى مى‏توان به نكته‏اى اشاره نمود كه در شرايط فعلى كه به طور نسبى آزادى انديشه و نبرد انديشه‏ها با موازين عقل سليم به طرز معنى دارترى امكانپذير شده است، برآيند مورد نظر، بازتابى از تلاش شهروندان در جامعه مدنى است. به نظر اين جانب لااقل براى بخشى از مديريت اقتصادى كشور، اصل باقى ماندن در مسند خدمتگزارى است و هت‏سياستها جنبه ثانوى دارند. البته كار كردن با چنين افرادى محاسن و معايبى دارد، اما آنچه كه به جهت‏گيرى آنها شكل مى‏دهد، نيروى غالب سياسى - اجتماعى است. بنابراين شهروندان و صاحبنظران بايد از ابزارهاى مناسب براى انعكاس ديدگاههاى مختلف بخوبى استفاده كنند. كه انشاء ا... در حوزه اقتصادى هم در نهايت اتباع احسن - كه به ما آموزش داده شده است - تحقق يابد. گر چه روش موجود و استمرار اتكا به چنين افرادى را اصولا به نفع كشور نمى‏دانم.**

**پرسش هشتم: فرموديد مهمترين مشكل ما در اقتصاد ايران، مساله نگرش يا ادراك مطابق با واقع و در حقيقت در حوزه مباحث نظرى است. به نظر حضرت عالى، براى اصلاح اين مشكل چه بايد كرد؟ به عبارت روشنتر، دانشجوى رشته اقتصاد براى تصحيح نگرش خود در مطالعات اقتصادى چه بايد بكند؟**

**جواب: اين سؤال مربوط به مباحثى است كه علاقه شخصى وافرى به آن دارم و اميدوار بودم كه دانشگاه مفيد و دانشجويان آن، با ويژگيهاى خاص خود، براى رفع آن قدمهايى بردارند. ولى تاكنون شاهد اقدامات قابل توجهى نبوده‏ايم.**

**به هر حال، معتقدم كه سيستم آموزش ما، در فرايند كسب ادراك علمى در قلمرو اقتصاد، با سه حلقه مفقوده مهم روبرو است; كه عبارت‏اند از: حوزه روش‏شناسى علم اقتصاد، تاريخ اقتصادى ايران و جامعه‏شناسى اقتصادى ايران. انتظار مى‏رود كه هر گاه فرايندهاى توليد ادبيات و انديشه در اين عرصه‏ها، شروع شود، گامهاى زيربنايى براى اصلاح بنيادى برداشته شده است. البته بايد در قدمهاى اول، انتظارات را محدودتر كنيم و بسادگى از هر گونه اقدام اصلاحى، مايوس نشويم.**

**تا زمانى كه سيستم رسمى آموزشى ما، توانايى پوشش نيازهاى موجود در عرصه اين سه حوزه را ندارد، ناگزير بايد به صورت جنبى، هر كس آن را در حد امكان و توان دنبال كند، بديهى است هر چه جدى‏تر به اين قلمروها توجه شود، مى‏توان به آينده علم اقتصاد در ايران اميدوارتر بود. اميدوارى از اين جهت كه راه گشايى عالمانه و واقع بينانه‏ترى براى مسايل موجود اقتصاد ايران ارايه گردد.**

**پى‏نوشتها:**

**1) عضو هيات علمى دانشكده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبايى.**

**2) اين مقاله، تفصيل سخنرانى آقاى دكتر مؤمنى در بهار سال 1377 در دانشگاه مفيد مى‏باشد.**

**3- G. Becker**

**4) نيل اسملسر، جامعه‏شناسى اقتصادى، ترجمه محسن كلاهچى، اسملسر در اين كتاب از گروه اول، آدام اسميت، كارل ماركس و جان مينارد كينز و از گروه دوم، اسپنسر، دوركيم و ماكس وبر را نام برده است كه البته در هر دو گروه اسامى بيشمار ديگرى را نيز مى‏توان به آنها افزود.**

**5) با اين كه اين تلقى بسيار مشهور است اما با وجود اين، علاقمندان مى‏توانند بويژه به جلد اول كتاب «توسعه اقتصادى در جهان سوم‏» نوشته: مايكل تودارو از انتشارات سازمان برنامه و بودجه مراجعه كنند.**

**6) محمد على (همايون) كاتوزيان، ايدتولوژى و روش در اقتصاد، ترجمه م. قائد، انتشارات مركز، چاپ اول، اسفند 1374، صص 182-186.**

**7- Market failure**

**8) تفصيل اين بحث را مى‏توان در كتاب «تخصيص منابع‏» نوشته: شورى و جرج، ترجمه عبدالله جيروند، انتشارات پاپيروس، چاپ اول، 1366، يافت.**

**9) بيان مبسوط درباره چنين طرز تلقى به عنوان كليد حل مسايل اقتصادى ايران، علاوه بر تحليل‏ها، سخنرانيها و مصاحبه‏هاى بى شمار مسؤولان اقتصادى كشور طى سالهاى 1374-1368، به طور مشخص در كتاب تعديل اقتصادى، مجموعه مقالات، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول،1373، قابل مراجعه است.**

**10) كيت گريفين، راهبردهاى توسعه اقتصادى، ترجمه حسين راغفر و محمدحسين هاشمى، نشر نى، چاپ آرمان، چاپ اول، 1375، منبع مناسبى در اين زمينه مى‏باشد.**

**11) يكى از ارزنده‏ترين بحثها در اين زمينه، در مقاله زير آمده است:**

**، Kalyan, K. Sauyal; Paradox of Competitiveness and Globalazation of Underdevelopment inEconomic and political Weekley, June 1993, PP :   1326-1332.**

**.151 £ ,(75 rىëDJ) 7 y ,lى؟× é×Dغ éدW× :إ.o (12**

**- Cognitive Approach (13**